

درس دویست و شانزدهم:

تتمه بحث امکان اشرف

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث در قاعدهٔ امکان اشرف بود عرض شد که بحث امکان اشرف یک بحثی است که یک طرفش جنبهٔ اجتماعی دارد و برگشتش به فلسفهٔ اخلاق است و یک جنبه‌اش جنبهٔ فلسفی است که منظور از امکان اشرف همان وجوب سبقتِ اشرف بر اخس در ظرف وجود است. همان‌طور که قبلاً گفتیم این مطلب را مربوط به عالم کون و فساد به حساب نمی‌آورند بلکه در مبدعات و در سلسلهٔ طولیه است چون در عالم کون و فساد این‌طور نیست که اشرف قبل از اخس تحقق داشته باشد بلکه ممکن است که اوّل اخس باشد بعد اشرف باشد. ما در سلسلهٔ عرضیه می‌بینیم که من باب‌مثال وجود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم بعد از انبیاء هست درحالی که مسبوق به انبیاء گذشته که اخس هستند می‌باشد ولی این بحث در سلسلهٔ روحانیه و در

۱.

... آن موقع اصلاً آقای حداد - رضوان الله تعالى علیه - یک حالی داشتند بعد فرمودند که برای پیغمبر هم همین کار را می کردند. پیغمبر در خانه اش نشسته است، طرف حالا چه می داند که رسول خدا که در خانه هست... [می گوید:] حالا بی کار است دیگر، بلند شویم برویم! مرحوم آقا - رضوان الله تعالى علیه - مشهد که بودند بعضی از این طهرانی ها مسجد قائمی ها می آمدند در می زدند و... مرحوم آقا - می گفتند: آقا صبح بلند می شود بازار می رود خریدش را می کند ظهر می رود چلو کبابش را می خورد بعد می گوید: حالا تا عصر وقت مان را چطور بگذرانیم، می گوید: برویم آقا را هم ببینیم! می فرمودند: خبر ندارد من غذا را که می خورم باید یک ساعت بخوابم بعد بلند شوم شروع کنم کتاب ها را بنویسم. می گوید: برویم حالا آقا را هم ببینیم! چلو کبابش هم خورده و نظایره! شخص طهران که بود سال به سال پیش آقا نمی آمد حالا که مشهد آمد عزیز شده است؟! رفته طهران پخش کرده که رفتیم و راه مان ندادند! خواستیم صله رحم کنیم و از این طور بازی ها... سال به سال پیش آقا نمی آمد حالا هزارتا حرف هم پشت سر ایشان می زند! بعد می فرمودند: اینها بلند می شوند پیش پیغمبر می روند حالا او کار دارد، زندگی دارد، هزارتا گرفتاری دارد. بعد مرحوم آقا فرمودند: حالا آدم اگر نگاه کند - همان موقع ظاهراً آن طور داشتند می دیدند - گاهی اوقات آدم فکر می کند این آقای حداد از پیغمبر مظلوم تر است! چون حداقل برای پیغمبر یک آیه آمد ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ﴾ * یا مثلاً ﴿فَقَدْ مُوِّاْ بِى نَ يَدَى نَجَ وَى كُمْ صَدَقَةٌ﴾ ** ولى راجع به آقای حداد آیه نیامد! این پیرمرد باید بر اینها صبر کند و هیچ چیز نگوید، آنها هم بیایند و بروند و ...

ولى مرحوم آقا خیلی عجیب اهل رعایت بودند ولى خلاصه از آن طرف هم جاش به جاش که بود خیلی سفت می گرفتند. من یادم هست یک ماه رمضان ظاهراً ایشان داشتند معادشناسی یا امام شناسی را می گفتند و شب ها هم می نوشتند، گفتند: هر کسی که آمد من وقت ندارم؛ هر کسی می خواهد باشد، به والدۀ هم گفته بودند. یادم هست یک وقت این آقای ... به دیدن ایشان آمده بود. بله، سالی یک دفعه این بنده خدا برای دیدن آقا می آمد آن هم همان شبی بود که در شمیران افطاری می خوردند تا مدتی از شب گذشته و... ساعت یازده که می خواست به خانه اش برود سر راهش در پیچ شمیران می آمد آقا را ببیند و خلاصه دیدن ایشان برود. یادم هست که آن شب این آقای ... آمد و گفت که بروم آقا را ببینم. گفتیم که آقا در کتابخانه

هستند و فرمودند که من هر کسی آمد، نمی توانم ببینم. یک فکری کرد و گفت: سلام من را به او برسان حالا عیب ندارد که من یک دستشویی اینجا بروم؟! خدا بیامرز آدم خوب و با صفایی بود! بعداً به آقا می گفتیم که چه کسی آمد و رفت. بعد ایشان تشکر می کردند و اینها. یک شب - همان زمان شاه بود - عموی مادر ما سرهنگ غلامرضا شیرازی آمد ایشان مسئول ارتش گران، گنبد، ساری و مازندران بود به آقا هم خیلی ارادت داشت آقا را هم خیلی دوست داشت آقا هم از او خوش شان می آمد. ایشان در آنجا قوانینی وضع کرده بود مثلاً در باشگاه ها شراب را ممنوع کرده بود، زمان شاه! برای همین خیلی برایش داشتند [توطئه می کردند]. مثلاً همه آدم های کذا و کذا را شب های احیاء به مسجد می کشاند. لذا آقا هم به او نمی گفتند که از ارتش بیرون بیا و وقتی هم که خواست برود [مسئولیت آنجا را به عهده بگیرد] به ارتشبد اویسی که فرمانده نیروی زمینی بود گفت که [اگر] من بروم این کارها را می کنم؛ شراب را از باشگاه ها کنار می گذارم، خلاصه مسجد و امثال ذلک راه می اندازم، اویسی هم او را می شناخت، گفت که عیب ندارد دست علی به همراهت! بله خلاصه همه طور داشتند دیگر!

یک روز با یک سرلشگری درافتاد! درافتادن یک سرهنگ با سرلشگر خیلی است! سرلشگر هم بهایی بود. می گفت: در یک باشگاه به مناسبتی یک مجلسی داشتند [قبل از اینکه مشروب را ممنوع کند] از همین مناسبت هایی که ...! می گفت که از طهران وارد شدم و اینجا آمده بودند خیلی مفصل! دیدم یک سرلشگری است، بساط عرق و شراب و اینها جلویش است و هر کس جلو می رود خودش یک لیوان می ریزد و تعارف می کند! همه یک دفعه گفتند: سرهنگ شیرازی آمده فرمانده ارتش گران و مازندران و همه اینها زدند بالا و بلند شدند! گفت که جلو رفتیم دیدیم اه، مست کرده اند و ... بعد [آن سرلشگر] جلو آمد و یک لیوان برای ما جلو آورد! گفتم آقا من سینه ام درد می کند نمی توانم بخورم. گفت که عیب ندارد بابا بفرماید اشکالی ندارد! گفتم: من عرض کردم سینه ام درد می کند. بعد گفت که من به عنوان یک دستور نظامی به شما امر می کنم بخور! این هم وقتی جوش بیاورد می زند به ... همه! گفت که ما هم پی همه را به تن مالیدیم و گفتیم: شما غلط می کنید به عنوان دستور ...! یک سرهنگ به یک سرلشگر این طور می گوید! همه رنگ ها پرید، می دانستند این چه پدر سوخته ای هم هست، بهایی بود دیگر. گفت: این هیکل را پس برای چه بزرگ کردی؟! گفتم: برای اینکه تو و امثال تو از این گوه کاری ها دست بردارید! [گفت:] بعد معلوم می شود چه کسی دست بر می دارد! گفت: مجلس به هم خورد و خیلی دیگر گفتم که دیگر حتماً حساب ما را می رسند! خلاصه قضیه به طهران رسید. خب اولاً که این را خود اویسی [مسئول کرده بود] ولی برادرش ... با تیمسار اشرفی و با اویسی رفیق بود رفیق خیلی چیز هم بودند

بأبوتی در آنجا است. در سلسله طولیه مسئله،

مسئله امکان اشرف است همان طور که دلیلی برایش

ذکر می کنند که اگر قرار بر این باشد که اشرف، قبل

نباشد، یا بعد است یعنی اخسّ علت برای او در

سلسله طولیه است یا اخسّ و اشرف هر دو معلول

هستند بر یک علت واحده و تكثر است، تعینات

خلاصه مثل اینکه اویسی جلوی قضیه را گرفته بود و بعد از آن جریان دیگر شراب را ممنوع کرد و خیلی چیز شد.

مرحوم آقا هم دوستش داشتند او یک شب از گرگان [به] طهران آمده بود تا آقا را ببیند ظاهراً از آقا تقلید می کرد چندتا سؤال و مسئله پرسید و مادرمان به او گفت که آقا این طور است و ناراحت هم نشد و خلاصه رفت. بعد والده مان به آقا گفته بود، آقا بعد برای ایشان چیز کردند ... ایشان خیلی جدی بود. یعنی خب اگر این طور نبودند، این طور نمی شدند. مثلاً آن موقعی که مشهد بودند اگر یک خورده ایشان شل می دادند اصلاً همه وقت شان به همین چیزها می گذشت؛ ملاقات و مذاکره و مصاحبه و نمی دانم از این طرف و از آن طرف و نمی دانم بیا و برو. گردان گردان از جبهه می آمدند که آمدیم آقا را ببینیم و از این طور چیزها.

* سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۳. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۵۹:

«ای کسانی که ایمان آورده اید؛ در خانه پیغمبر داخل شوید؛ مگر زمانی که به شما اجازه داده شود!»

** سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۲. امام شناسی، ج ۷، ص ۱۹:

«ای کسانی که ایمان آورده اید، زمانی که بخواهید با پیغمبر خدا نجوی کنید (سخن به پنهانی و خُفیه گوئید) [قبل از این عمل نجوی، صدقه و هدیه ای به نزد رسول الله پیش بیاورید].»

^۱. منظومه، ج ۲، ص ۲۹۷. معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۸:

«و حقّاً من اگرچه از نقطه نظر صورت فرزند آدم أبو البشر هستم؛ و لیکن از جهت باطن و حقیقت در من معنایی وجود دارد که گواهی می دهد که من پدر او هستم.»

متعدد از یک علت واحد که آن‌هم محال است یا اینکه اصلاً وجودش ممتنع است که در این صورت آن اتفاق ماهوی در اخسّ و اشرف رفع امتناع در اینجا می‌کند پس اشرف باید وجود داشته باشد. این مطلبی است که ایشان در اینجا ذکر می‌کند.

صحبتی که ما در اینجا داریم این است که ما نیاز به این ادله‌ای که ایشان در اینجا بر تقدّم اشرف بر اخسّ می‌آورند، اصلاً به این کیفیت نداریم به جهت اینکه وقتی که ما در سلسله طولیه معتقد به علت و معلول باشیم هر علتی موجب و موجب برای وجود و وجوب یک معلولی است بنابراین از آنجایی که هر تعینی در اینجا لامحاله یک علت اقوی و اشدّ از خود را می‌طلبد قطعاً در سلسله طولیه باید اشرف مقدّم بر اخسّ باشد. دیگر نیاز به این همه مطالبی که ایشان در اینجا می‌گویند نداریم که یا در عرض هم هستند یا...

اگر منظور وجود اشرف در سلسله عرضیه است که این طور نیست و این ادله‌ای که ذکر می‌کنند بر اینکه منافات با فیض دارد - فیّاض علی الإطلاق - همان‌طوری که قبلاً عرض کردیم همه این ادله

تخیلات متکلمین است. فیاض علی الإطلاق اقتضاء می‌کند که پیغمبر در این زمان باشد، خب از اوّل خلقت حضرت آدم باشد! نه جانم، [اشکالی ندارد که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم آخرین پیامبر باشند و از اوّل خلقت حضرت آدم و بقیه انبیاء، و نمی‌توان گفت که] پس این همه مدت فیض قطع است؟! اصلاً این حرف‌ها نیست. در سلسله عرضیه این تقدّم اشرف بر اخسّ اصلاً چنین مسئله‌ای ثابت نشده است بلکه خلافش ثابت است. در سلسله طولیه هم هر علتی باید اقوی و اشدّ از معلول باشد. این حرف‌ها که آیا قبل است یا بعد است اصلاً به‌طور کلی معنا ندارد.

ثانیاً ما در بحث توحید افعالی یا توحید صفاتی عرض کردیم که هر صفت کمالی و هر فعلی که در این عالم تحقق دارد برگشتش به مبدأ واحد و به منشأ واحد است یعنی اگر در اینجا علمی وجود دارد برگشتش به علم مطلق و به بهاء مطلق است اگر در اینجا قدرتی وجود دارد این مظهر برای یک قدرت مطلق و قدرت لایتناهی است اگر جمالی در این عالم

وجود دارد مظهریت برای آن جمال و امثال ذلک است به طوری که برگشت تمام صفات و تمام افعال به توحید صفاتی و توحید افعالی است. بنابراین از آنجایی که علم و حیات و قدرت در اینجا محدود است و چون تعین می گیرد و حد - حد ماهوی - به خود می گیرد [و] محدود است، لاجرم طبق برهان عقلی باید منتهی به یک قدرتی بشود که آن قدرت مربوط به واجب الوجود بالذات است و در آنجا علم و حیات و قدرت به تناسب با خود اصل الوجود باید لایتناهی باشد. آن وقت در این سلسله طولیه طبعاً وقتی که آن قدرت می خواهد به این قدرت جزئیّه نزول کند، یک مراتبی را بر حسب تسانخ بین علت و معلول طی می کند. همان طوری که عرض کردیم این سلسله طولیه لاجرم اقوی و اشدّ و اشرف است از این صفات عرضیه که در سلسله عرضیه تحقق پیدا می کند. این هم راه دیگر برای اثبات اسبقیت اشرف بر اخسّ در سلسله عالم وجود.

حالا این مطالبی را هم که ایشان فرمودند، یک جنبه های تکلفی در اینجا دارد. ولی این هم روی هم رفته بد نیست. بنابراین همان طور که خود مرحوم

حاجی هم در اینجا می فرمایند بحث امکان اشرف در
سلسله طولیه است نه اینکه در سلسله عرضیه باشد
همان طور که در السنه متداول است.

و اما راجع به اینکه در خود سلسله عرضیه
همان طوری که عرض کردم عقل در اینجا حاکم است
بر اینکه اگر یک صفتی در عالم وجود تعین پیدا کند
و عارض بر یک ذات بشود یعنی در ضمن یک ذاتی
تعین پیدا کند عقل به اعتبار امکان، تجویز می کند نه
به اعتبار وجوب، که در همین سلسله عرضیه اشرف
از او هم وجود داشته باشد تا به مرتبه لایتناهی برسد
یعنی ما می توانیم در همین سلسله عرضیه تجویز
اشرف را در مرحله امکان - نه در مرحله وجوب،
همان طوری که مورد بحث است - داشته باشیم
آن وقت استفاده هایی که در اینجا می کنیم در مسائل
اخلاقی، اجتماعی، فقه، تشریع، احکام و امثال ذلک
به درد می خورد.

تلمید: طبق فرمایش شما در باب سلسله طولیه
اگر معلول را بگیریم چرا بحث امکان بیاید چرا بحث
وجوب نباشد؟

استاد: منظور ایشان از امکان همین وجوب است
یعنی همین عدم منافات با وجوب نه‌اینکه صرف
امکان به‌عنوان امکان ذاتی. منظور ایشان هم همین
وجوب است نه‌اینکه منظور مثل امکان اشرف.

غَرُّ فِي قَاعِدَةِ إِمْكَانِ الْأَشْرَفِ.

والتعبيرُ بالإمكانِ الأشرفِ في حكمةِ الإشراقِ و شرحها و الأسفار و قَبَسَاتِ السَّيِّدِ -
قُدَّسَ سِرُّهُ - مَعَ كَمَالِ فَصَاحَتِهِ لَيْسَ عَلَى مَا يَنْبَغِي إِذِ الْإِمْكَانُ لَا يُوصَفُ بِالْأَشْرَفِ وَ
الْأَحْسَنِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مُرَادُهُمُ بِالْإِمْكَانِ هُوَ الْمُمْكِنُ.^۱

[بحث در قاعدهٔ امکان اشرف].

تعبیر به امکان اشرف در حکمت اشراق و
شرحش و اسفار و قبسات سید بااینکه فصیح است
[اما سزاوار نیست، چون] امکان به اشرف و احسن
وصف نمی‌شود، إلا اینکه مراد از امکان، ممکن
باشد.

یک وصفی است یک عَرَضی است که بر ممکن
عارض می‌شود، ممکن است که متصف به اشرف و
اینها شود. إلا اینکه مراد از امکان، ممکن باشد ولی
عرض شد لازم هم نیست که مراد از امکان، ممکن
باشد چون خود اشرف یعنی ذاتی که آن اشرفیت
به‌عنوان اضافه به او بار شده مسئله‌ای هم ندارد و این

۱. منظومه، ج ۳، ص ۷۲۹ و ۷۳۰.

خیلی پرفایده است و ملاصدرا در اسفار خیلی مانور داده و خیلی راجع به این مسئله امکان اشرف در آنجا صحبت کرده است.

و هذه قاعدة شريفة عظيمة الجدوى و من فوائدها إثبات أرباب الأنواع و قد استنبطها الشيخ الإشراقي من كلام المعلم الأول و قد أشرنا إلى دليلها المذكور في الكتب المذكورة بقولنا الممكن الأخس إذ - ثوقيتني - تحققاً فالممكن الأشرف و جب أن يكون فيه أي في التحقق سبقاً على الممكن الأخس و إلا فلا يخلو إمّا أن لا يصدر أصلاً عن المبدأ لا بواسطة و لا بلا واسطة و إمّا أن يصدر بواسطة الأخس و إمّا أن يصدر مع الأخس و كلّها باطلة كما أشرنا بقولنا^۱.

«[و این قاعده شریف و پرفایده است] از فوائد آن اثبات ارباب انواع است» در مقام ترتب علی که در آنجا باید ارباب انواع جنبه تمام کمالات افراد خودشان را در عالم طبع داشته باشند؛ به لحاظ کثرت در وحدت، تمام آن کثرات در آن وحدت همه جمع هستند. «شیخ اشراقی این طور از کلام معلم اول استفاده کرده که ارسطو باشد. اما ادله‌ای را ذکر می‌کند از آنجایی که ممکن اخس هست پس باید

^۱. منظومه، ج ۳، ص ۷۳۰.

ممکن اشرف بر تحقق بر ممکن اخسّ سبقت بگیرد
والّا اگر سبقت نگیرد یا اصلاً نباید از مبدأ صادر
شود» نه به واسطه عقلی و نه بدون واسطه و «یا اینکه
از مبدأ صادر می شود به واسطه اخسّ» یعنی اخسّ
علت برای صدور اشرف است «یا اینکه با اخسّ
هر دو از یک علتی صادر می شوند» یعنی یک علت،
علت برای یک اخسّ و یک اشرف با همدیگر
می شود. [و همان طور که گفتیم همه اینها باطل
است].

لِأَنَّهُ لَوْلَاهُ أَيُّ لَوْ لَا صَدُورُهُ سَابِقاً عَلَى الْأَخْسِ
إِنْ لَمْ يُفِضْ عَنْهُ تَعَالَى أَصْلًا فَجَهَةٌ تَفْضُلُ حَقًّا أَيُّ
عَلَى الْحَقِّ تَعَالَى يَقْتَضِي حَتَّى يَصْدُرَ عَنْهَا لِأَنَّ
الْمَفْرُوضَ أَنَّ ذَلِكَ الْأَشْرَفَ مُمَكِّنٌ فَإِذَا لَمْ يَصْدُرْ
عَنِ الْوَاجِبِ تَعَالَى أَصْلًا فَمَعْلُومٌ أَنَّ جَهَةَ
الْمَصْدَرِيَّةَ فِي الْوَاجِبِ تَعَالَى تَفِي بِذَلِكَ الْأَخْسِ وَ
لَا تَفِي بِذَلِكَ الْأَشْرَفِ وَ هُوَ مُحَالٌ^۱.

اگر نباشد صدور سابق بر اخسّ اگر افاضه نشود
از آن خداوند تعالی اصلاً جهت تفضل یعنی بر حق
اقتضاء می کند این صدور را تا اینکه از او صادر بشود.
چون مفروض این است که این اشرف ممکن است

۱. منظومه، ج ۳، ص ۷۳۰ و ۷۳۱.

و ممتنع نیست و اگر از واجب صادر نشود اصلاً، معلوم است جهت مصدریت در واجب الوجود این اخسّ از او صادر می‌شود اما اشرف از او صادر نمی‌شود و این محال است.

یعنی آن جهت تفضل که جنبه تعلق فضل پروردگار است به اخسّ تعلق بگیرد. این موجب برای اخسّ بشود اما موجب برای اشرف نشود، این محال است چون لازمه صدور فیض از ناحیه پروردگار این است که در جنبه علی بر حسب رتبه و بر حسب سلسله از اخسّ اقوی باشد یعنی ما امتناع را در اینجا از ناحیه اخسّ می‌فهمیم؛ می‌فهمیم به همان ملاکی که اخسّ به واسطه آن ملاک از مبدأ اوّل صادر شد باید به همان ملاک اشرف از این اخسّ هم از مبدأ اوّل صادر بشود و آنچه که استجلاب فیض برای اخسّ می‌کند - همان‌طور که قبلاً بحث شد - امکان ذاتی او است غیر از امکان ذاتی که چیز دیگری نیست. چطور برای اشرف چنین امکان ذاتی وجود ندارد که استجلاب کند؟! این اشکالی است که در اینجا هست.

و إِنَّ أَحْسَنَ فَاضٍ مِنَ الْوَاجِبِ تَعَالَى قَبْلَ

الأشرف قبليةً بالذات علل الأقوى عند ذا
بِالأضعف و هو أيضاً محالٌ و إن كان الممكنُ
الأخسُّ مع الأشرفِ في الصدورِ كمعلولي علة
واحدة فواحدٌ جا مصدرَ الكثيرِ و قد علم استحالة
و إذا بطلت التوالي ثبت أنه يوجد الممكنُ الأشرف
عنه تعالى ثم الأخسُّ فالأخسُّ.^۱

«حالا اگر جناب اخسّ از ناحیه پروردگار قبل از
اشرف آمد، یعنی قبلتش قبلت ذاتی باشد یعنی
قبلت علی باشد، در اینجا اقوی، معلول برای اضعف
خواهد بود که این هم محال است و جای اشکال
هست. اگر ممکن اخسّ با اشرف در صدور هردو
معلول علت واحد باشند» یعنی اوّل فیضی از خدای
متعال تراوش کرده و بعد، از آن فیض یک اشرف و
یک اخسّی باهم درست شده است لازمه اش این
است که یک علت واحد از لحاظ وحدتی که دارد
دو امر متخالف بالذات از آن متحقق بشوند و یک
علت بیش از یک معلول را نمی تواند افاضه کند
این هم امتناع تداخل معلول واحد تحت علت واحد
است این هم نفی این مسئله را می کند.

«مصدر برای کثیر [می شود و استحاله اش دانسته

۱. منظومه، ج ۳، ص ۷۳۱.

می‌شود و وقتی که توالی باطل شد [ثابت است که ممکن اشرف از خداوند تعالی است **ثُمَّ الْأَخْسَرُ** **فَالْأَخْسَرُ**] پس یعنی سلسله طولیه باید محفوظ باشد.

تلمیذ: این ادله مبنائاً باطل است؟

استاد: بله، البته تمام این ادله براساس امساک فیض از فیاض است و در این مسئله امساک فیض از فیاض علی‌الإطلاق ما قبلاً تشکیک کردیم و مسئله را بردیم بر اینکه آنچه را که از ناحیه پروردگار صادر می‌شود، آن عین مصلحت و عین حق است نه اینکه صدور و عدم صدور آن کاشف از یک مصلحتی باشد که ما عدم آن مصلحت را امساک فیض از ناحیه او بدانیم. خیلی تفاوت در این قضیه است و این مسئله امساک فیض و فیاض علی‌الإطلاق همه ادله متکلمین است البته بعضی از فلاسفه هم قبول دارند.

تلمیذ: بهتر از او نمی‌شود تصور کرد.

استاد: اینها می‌گویند که فیاض علی‌اطلاق چرا این امساک فیض نباید بکند، ما در اینجا می‌گوییم: چرا پیغمبر هفت هزار سال بعد از حضرت آدم خلق

شده است؟

تلمیذ: با این شرایط این مسائل بهتر از این نمی‌شود یعنی اگر پیغمبر هزار سال قبل در عالم طبع می‌آمد این نفعی که حالا داشت را نداشت.

استاد: می‌دانم. پس این را ما در اینجا می‌گوییم که آنچه را که در این عالم هست، بهترین است. چرا بهترین است؟! چون اراده‌ او به این تعلق گرفته و بهترین شده است. نه اینکه او بهترین است چون این مطابق با واقع است و اراده‌ او [به این تعقل گرفته است].

تلمیذ: اراده‌ خدا بر بهترین است؟

استاد: اراده‌ او علت برای مصلحت است نه اینکه علت او بر طبق سبب غائی موجب خلق نظام شده است.

تلمیذ: نتیجه یکی است ولیکن بیان مختلف است.

استاد: نه، نتیجه فرق می‌کند؛ نتیجه تقدّم علی بر معلول است. یک وقتی شما می‌گویید: این فعلی را که انجام می‌دهید براساس سبب غائی است یعنی سبب غائی برای خلق این فعل علت است لذا در

اینجا می‌گویند که علت غائی حتی بر علت فاعلی هم مقدّم است یعنی در ذهن فاعل اوّل علت غائی می‌آید بعد فاعل را برای او موجب و تحریک می‌کند. آیا در مورد پروردگار هم همین است؟! یعنی علم پروردگار به نظام احسن که خارج از ذات او و خارج از مشیّت و اراده او است علت غائی برای فاعلیت فاعل شده است یا نه در پروردگار فاعل و غایت یکی است؟! اینها این را نمی‌گویند.

تلمیذ: می‌خواهم همین را بگویم که در بیان فرق می‌کند والاّ نتیجه یکی است؟

استاد: بله، نتیجه این است که آنچه که هست همان مصلحت است و آن بهترین است.

تلمیذ: اینها از این مطلب خودشان که می‌گویند: اگر نباشد، فیض قطع می‌شود، استفاده به عنوان کبریٰ می‌کنند و این غلط است.

حضرت عیسی تحت شریعت حضرت

موسی و مکملش بود

استاد: نه، اگر نباشد فیض قطع می‌شود، دیگر نداریم، ما می‌گوییم که همین است و غیر از این هم نیست. دیگر اگر این طور نبود فیض قطع می‌شد و

این حرف‌ها را ما نداریم بلکه اگر دلش می‌خواهد،
 الآن می‌آورد، دلش می‌خواهد صد سال بعد می‌آورد،
 دلش می‌خواهد این وسط می‌آورد، دلش می‌خواهد
 اشرف را الآن بیاورد و ... حضرت ابراهیم با وجود
 اینکه بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
 از همه انبیاء اشرف است، قبل از حضرت موسی بود
 درحالی‌که حضرت موسی قطعاً از حضرت ابراهیم
 پایین‌تر بود و حضرت عیسی از حضرت موسی
 پایین‌تر بود یعنی مقام و موقعیت و جمعیت حضرت
 موسی [بالا تر بود] در آیه دارد:

﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَبْنِي
 إِسْرَءِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا
 بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ
 يَأْتِيهِ مِنْ بَعْدِي أَسْمُهُ أَحْمَدٌ﴾^۱.

در این آیه درباره عیسی می‌گوید: ﴿وَمُبَشِّرًا
 بِرَسُولٍ يَأْتِيهِ مِنْ بَعْدِي أَسْمُهُ أَحْمَدٌ﴾ در

^۱ . سوره صف (۶۱) آیه ۶. مطلع انوار، ج ۱۳، ص ۵۳، تعلیقه ۱:
 «و زمانی که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل، حقاً که من فرستاده خدا
 به‌سوی شما هستم؛ درحالی‌که آنچه از قبل در برابر من است از تورات،
 تصدیق‌کننده‌ام و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او احمد است
 بشارت دهنده‌ام.»

قبلش دارد که ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيَّنَّ يَدَيَّ مِنْ
التَّوْرَةِ﴾؛ این شریعت حضرت عیسی بر طبق
شریعت حضرت موسی و تحت شریعت حضرت
موسی بوده است.

تلمیذ: مکمل شریعت او نبوده است؟!

استاد: همان شریعت بوده است ولی مکمل او
بوده یعنی بعضی چیزها و خصوصیات را عوض
کرده است ولی اصل را در واقع حضرت موسی
آورده است این طور بوده است ناسخ نبوده است
درحالتی که حضرت موسی از او بالاتر بوده و
حضرت ابراهیم از هردوی اینها بالاتر بوده است
یعنی از بالا شروع می شود پایین می آورد ضعیف
می شود یک دفعه به پیغمبر می رود که جریان همه را
به هم می ریزد. این بر طبق همان طوری که است
خودش می داند؛ بالا می برد پایین می برد و ما خبر
نداریم از اینکه چه می کند.

تلمیذ:....؟

استاد: بله، بله عرض کردم که اشتباه است.
مرحوم علامه در این زمینه خیلی بحث دارند؛ در

جای جای کتاب‌هایشان در این قضیه و در این قسم بحث می‌کنند.

تلمیذ: نتیجه همه این است که خدا اینجا در واقع معلول و مجهول می‌شود.

استاد: بله یعنی در تمام اینها سبب غائی مقدم بر سبب فاعلی در اراده و مشیّت خدا می‌شود یعنی ما جدای از ذات او و جدای از وجود، عالم دیگری را به نام نفس‌الأمر تصور می‌کنیم و خدا کارهایش را با آن نفس‌الأمر تطبیق می‌دهد، [نگاه می‌کند که] آن نفس‌الأمر چه حکم می‌کند و ... مثل اینکه شما یک نفس‌الأمری دارید و مصالح و مفاسدی که در اطراف ما هست کارهایمان را بر وفق آن ترتیب می‌دهیم خدا هم یک نفس‌الأمری دارد که کارهایش را بر طبق آن نفس‌الأمر ترتیب می‌دهد.

تفسیر روایت «عَلَيْ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ»

تلمیذ: «عَلَيْ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ»^۱ یعنی

چه؟! علی از او نتیجه می‌گیرد؟!!

۱. المناقب، ج ۳، ص ۲۵۶.

استاد: یعنی هردو یکی است یعنی ذات...

تلمیذ: این معنا در اینجا می‌آید که یک حقی

هست که علی بر اساسش گام برمی‌دارد...

استاد: یعنی ذات علی و ذات حق در اینجا یکی

است «**عَلِيٍّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ**»...

تلمیذ: این بحثی که اینجا می‌فرمایید در آنجا

نمی‌آید؟! در مورد حضرت علی نمی‌آید؟!

استاد: بله در آنجا می‌آید.

تلمیذ: پس علی ملاک است؟

استاد: علی ملاک است بله. نه اینکه علی ملاک

بر حق است.

تلمیذ: علی عین حق است و حق از آنجا تراوش

می‌کند.

استاد: بله عین حق است. آنچه را که ولیّ انجام

می‌دهد حق است.

یک عبارت عجیبی الآن یادم آمد. یک دفعه

مرحوم آقای سبزواری داشت پیش مرحوم آقا - بنده

خدا بر طبق فهم خودش....! - از آقای انصاری

رضوان الله تعالیٰ علیهما تعریف می‌کرد می‌گفت: آقا

من از مرحوم آقای انصاری یک چیزی دیدم که در هیچ کس ندیدم. آقا گفتند: چه بود؟! گفت: ایشان اگر به شخصی امری می کرد یا نهی می کرد بعدها مشخص می شد که این امر ایشان دقیقاً مطابق با واقع بوده است! آقا یک قدری تأمل کردند و فرمودند:

بله، بله، بله، ایشان این طور بودند ولی حالا من نمی دانم این آقای حداد چطور است، اصلاً واقعیت از امر آقای حداد تراوش می کند! ایشان اصلاً وقتی که امر می کند با خودش واقعیت هم می آورد یعنی در خارج با همه تحقق می دهد، این خیلی تفاوت دارد!

حالا ما که این حرف ها را نمی فهمیم فقط کلام بزرگان را نقل می کنیم!

تلمیذ: این بدیهیات منطقی را که حکما و فلاسفه معتقدند می گویند که خدا بر طبق این باید چیز کند، آن وقت این منشأ شده برای...

استاد: بله، همین است درست است.

تلمیذ: در عملی هم؟!!

استاد: بله در عملی هم به همین کیفیت باید

استنتاج شود درست است.

تلمیذ: در آنجا هم این نیست.

استاد: بله، در آنجا هم این نیست.

تلمیذ: اثباتی است ثبوتی که نیست.

استاد: بله ثبوتی نیست. البته بحث‌های مفصل

اینها در اسفار است.

ثُمَّ قَوْلُنَا وَ النُّورُ الْأَسْفَهْدُ أَيْ النَّفْسُ إِذْ يُبْرَهَنُ عَلَيْهِ أَيْ عَلَى وُجُودِهِ فَالْقَاهِرُ أَيْ الْعَقْلُ أَيْضاً كَائِنٌ مِنَ الْكَوْنِ الْمُطْلَقِ أَيْ مَوْجُودٌ إِشَارَةٌ إِلَى فَرْعِ الشَّيْخِ الْإِشْرَاقِيِّ عَلَى هَذِهِ الْقَاعِدَةِ بِقَوْلِهِ وَ الْأَنْوَارُ الْمُجَرَّدَةُ الْمُدَبَّرَةُ فِي الْإِنْسَانِ بَرَهَنًا عَلَى وُجُودِهَا وَ النُّورُ الْقَاهِرُ أَشْرَفُ مِنَ الْمُدَبِّرِ وَ أَعْدُ عَنْ عَلَائِقِ الظُّلُمَاتِ وَ هُوَ مُمَكِّنٌ فَيَجِبُ أَنْ يَكُونَ وُجُودُهُ أَوَّلًا^۱.

نور اسفهد یا نفس که بر وجودش برهان می‌شود

بنابراین قاهر هم که عقل است باید وجود داشته باشد

کائن است (چون قاهر جنبه علی دارد و جنبه

اشرفیت دارد) «کائن» از کون مطلق است [یعنی

موجود است و این اشاره است به آن فرع که شیخ

اشراق فرموده] این قاعده که می‌فرماید انوار مجردة

مدبّره در انسان (که نور اسفهدیه است) ما برایش

برهان آوردیم و نور قاهر اشرف از مدبّر است و ابعد

^۱. منظومه، ج ۳، ص ۷۳۱ و ۷۳۲.

از علایق ظلمات است (جنبه تجردش قوی تر است)

و او ممکن است و باید وجودش اوّل باشد.

قال العلامة في الشرح و هو مُمكنٌ لِأَنَّ الجوهرَ
المُجردَ ممكنٌ و إلّا لما وُجِدَتْ النَّفْسُ المُجرِدةُ
لَكِنَّهَا وُجِدَتْ و إمكانُ المُجردِ الأَخْسِ و هو النَّفْسُ
دليلٌ عَلَى إمكانِ المُجردِ الأَشْرَفِ و هو الْعَقْلُ
انتهی.^۱

علامه قطب‌الدین در شرح حکمة‌الاشراق

می‌فرمایند که این مسئله ممکن است چون جوهر

مجرد ممکن است و الاّ نفس مجرد پیدا نمی‌شد لکن

نفس داریم و امکان مجرد اخسّ که نفس است، دلیل

بر امکان مجرد اشرف که عقل است می‌باشد. تمام

شد.

این هم بد نیست.

و هذا دليلٌ عَلَى أَنَّ اختلافَ النَّفْسِ و الْعَقْلِ
بِالنَّقْصِ و الْكَمَالِ لَا بِالنُّوعِ كَمَا مَرَّ.^۲

این دلیل بر این است که اختلاف نفس و عقل در

نقص و کمال است و به نوع نیست، همان‌طور که

قبلاً گذشت.

^۱ . منظومه، ج ۳، ص ۷۳۲.

^۲ . همان.

چون اینکه شخصی بخواهد دلیل بر دیگری باشد باید اختلاف ماهوی نداشته باشند والاّ دلالت در اینجا ناتمام می ماند.

و أَيْضاً كُلُّمَا صَحَّ عَلَى الْفَرْدِ صَحَّ عَلَى الطَّبِيعَةِ مِنْ حَيْثُ هِيَ وَ كُلُّمَا امْتَنَعَ عَلَى الطَّبِيعَةِ امْتَنَعَ عَلَى أَفْرَادِهَا وَ لَمَّا صَحَّ الْإِمْكَانُ عَلَى النَّفْسِ صَحَّ عَلَى طَبِيعَةِ الْجَوْهَرِ الْمُجَرَّدِ مُطْلَقاً^۱.

ایضاً هر صفت و هر عَرَضی که بر یک فردی صحیح باشد (یعنی حمل او صحیح باشد) بر طبیعت هم حملش صحیح است من حیث هی (چون فرد داخل در آن طبیعت است) و هرچه که ممتنع بر طبیعت باشد ممتنع بر افراد است (چون افراد داخل بر آن طبیعت هستند) و از آنجایی که امکان بر نفس صحیح است او هم بر طبیعت جوهر مجرد که آن است هم صحیح است مطلقاً.

پس می توانیم به جوهر مجرد، ممکن بگوییم: «**هَذَا مُمْكِنٌ**». پس هر اوصافی که بر نفس بار می شود آن اوصاف به نحو امکان بر آن جوهر مجرد هم قابل حمل خواهد بود چون این داخل در تحت آن طبیعت

۱. منظومه، ج ۳، ص ۷۳۲.

است و آن عروض این وصف بر این، به لحاظ
دخولش تحت آن طبیعت است.

و الحمدُ لله على جَمَالِهِ و جَلَالِهِ و الصَّلَاةُ على
محمّدٍ و آلِهِ.^۱

[حمد برای خداست بر جلال و جمالش، و
صلوات بر محمد و آلش].

اللهم صل على محمد و آل محمد

^۱. همان.